

داستان فاطمه کرانی که خانه اش را به کارگاه خیاطی و محلی برای آموزش بانوان محله انصار تبدیل کرده است

کارآفرینی در خیاط خانه کوچک

۵۰۴



عکس: نرجس شاکری/شهرآرا

درباره نخستین شهید محله حسین آباد در دوران جنگ تحمیلی
احمد، عزیزکرده محله بود



گزارشی از اعتراض ساکنان خیابان صاحب الزمان (عج) به زباله های رها شده

کمبود پاکبان و مردمی که رعایت نمی کنند

احمد زارعزاده می خواست بانی خیر شود اما زیارت امام حسین (ع) نصیب خودش هم شد
پیکان سفید ما را کربلایی کرد

همسایه به همسایه، دیدار سی و سوم، کوچه شهید بهشتی ۳۷

اینجا هنوز حساب دفتری داریم

عطائی این کوچه وسط محله نیزه در گلشهر است و پرتودشو و شلوغ. شاید یک دلیل مهم آن وجود مسجد فاطمه الزهرا^(س) است. همسایه های کوچه شهید بهشتی ۳۷ بیشترشان در فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و خیر پیش قدم هستند. صمد آقا مراعات مستأجرش را می کند و سید مصطفی در مغازه سوپرمارکتی حساب دفتری دارد. سید حسین هم از کار روزمزدش می زند تا برای دیگر نذری مسجد آشپزی کند. اینجا همدلی همسایه ها مصداق عینی کم ندارد.

● صلح و آشتی دادن با خوش رویی

صمد جلالی حدود سی سالی می شود که در محله نیزه و این کوچه سکونت دارد. به گفته خودش در همه این سال ها با همسایه ها کوچه چک ترین اختلاف یا درگیری نداشته است و همگی خوش اخلاق هستند. او در این کوچه به «صمد قصاب» معروف است؛ چون تا چند سال پیش همین مغازه سر کوچه که حالا املاکی اوست، مغازه قصابی اش بوده.

صمد آقا درباره همدلی و همیاری اهالی این کوچه می گوید: خدایی نکرده اگر کسی متوفاداشته باشد، همگی همسایه ها در برگزاری مراسم کمکش می کنند.

خود او با صبوری و خوش رویی معمولاً در کار صلح دادن و آشتی همسایه هاست. حتی اگر مشاجره ای کوچک سر بگیرد، وسط می آید و بین دو طرف اختلاف، مصالحه برقرار می کند تا کار به جاهای باریک نکشد. وردزبانان هم این جمله است: «باید مراعات همسایه را کنیم تا او هم مراعات حال ما را کند».

● خوبی همیشه بازمی گردد

صمد آقا سید مصطفی حسینی، همسایه روبه راکه سوپرمارکت دارد، به ما معرفی می کند. او خوب به یاد دارد که در زمان ابتلا به کرونا وقتی چندین هفته در بستر بیماری افتاده بود، همسایه ها تماس می گرفتند و جویای احوالش می شدند. جدا از تماس های احوالپرسی، همین سید مصطفی، چندین بار دم در خانه اش رفته و جویای احوالشان شده بود تا خانواده صمد آقا کم و کسری نداشته باشند.

آقا سید مصطفی در این کوچه و محله به حسن رفتار و مردم داری معروف است. خصلت مهم دیگر او، خدمت تمام وقت در مسجد فاطمه الزهرا^(س) است؛ از هماهنگی برگزاری مراسم اعیاد و برنامه شادی تا عزاداری و برگزاری ایستگاه صلواتی و هیئت. در کاسی هم زبان زد است؛ چون با کسی ترش رویی نمی کند و کسی از او دلخور نمی شود. مثل کسبه قدیمی، حساب دفتری اش هنوز باز است. او می گوید: خوبی همیشه به خود آدم بازمی گردد. اینجا همه خوب اند و درازی مهر و محبتشان، خوبی می بینند.

● لبخند همیشگی سید

سید مصطفی درباره همسایه بعدی می گوید: آقا سید حسین حسینی را با طلا هم عوض نمی کنم؛ آن قدر خوش اخلاق است که در همان برخورد اول مهرش به دل همه می نشیند. حتی یک بار هم به یاد نمی آورم که اخم کرده یا عصبانی شده باشد.

سید حسین حسینی، مهاجر افغانستانی و کارگر روزمزدی است که چند سالی می شود که در این کوچه سکونت دارد. در این مدت از رفتار همسایه ها رضایت کامل دارد و آن ها را با معرفت می داند. نمونه اش اینکه سید حسین مستأجر صمد آقا است اما هر موقع اجاره اش دیر می شود، این همسایه و صاحبخانه او چیزی نمی گوید و تا چند ماه صبر می کند. در مغازه سید مصطفی هم حساب دفتری دارد و او هم برای دریافت بدهی اش عجله نمی کند.

سید حسین می گوید: سید مصطفی و صمد آقا هر دو گل هستند و مراعاتم را می کنند. سید حسین همیشه خنده روست. این خصلت مشترکی است که همسایه ها برای او نام می برند. ویژگی دیگر، وقف مسجد بودن اوست. سید حسین هر موقع مسجد فاطمه الزهرا^(س) نیاز به کاری یا کمکی داشته باشد، آن روز سرکار نمی رود و رایگان به کارهای مسجد می رسد. او آشپز ماهری است که هنرش را برای مراسم مذهبی مسجد خرج می کند.



همسایه به همسایه



مطالبات مردم از شهردار منطقه ۵



محله های پرتماس

مهرآباد و رضاییه

تعداد پیام های مردمی

۲۰ تماس



درخواست ها در خصوص نظافت و شست و شوی معابر

۵ تماس با این موضوع ثبت شد. یکی از ساکنان خیابان وحدت ۱۲ (کوچه حسینی ۹) در شهرک ثامن از عدم نظافت و رفت و روب در این کوچه گلایه داشت. ۲ شهروند از محله مهرآباد در کوچه فرزین ۹ و مهدی آباد ۲ همین درخواست را داشتند. ۲ نفر از اهالی خیابان ولایت ۱۳ و ولایت ۹ هم به نظافت نشدن منظم این ۲ معبر اعتراض داشتند.



درخواست ها در حوزه عمران و شهرسازی

شهروندی از محله گلشهر (گلپوی ۱۵) به نشدن پیاده روی سازی این معبر گلایه داشت. شهروند دیگری از مهرآباد هم از تملک نشدن پلاک ها در خیابان عبادت و عقب نشینی نکردن خیابان گفت. شهروندی از خیابان وحدت ۹، حسینی ۱۲ از نامناسب بودن جوی و جدول کشی این معبر خبر داد.



پرتکرارترین درخواست ها

۶ تماس به حوزه فضای سبز مربوط می شد که ۲ مورد آن از محله حسین آباد بود. شهروندی درخواست هرس درخت های نبش خیابان مفتاح ۴۱ را داشت. یکی از اهالی از علیمردانی ۳۳ سقوط درخت در این معبر را گزارش داد. شهروند دیگری از محله مهرآباد از رسیدگی نشدن فضای سبز در انتهای خیابان فرزین گلایه کرد و یکی از اهالی کوی سلمان از حضور همیشگی و وظیفه شناسی نگهبان پارک امت تشکر کرد. مشکلات پارک بانوان در بوستان وحدت و درخواست رسیدگی به فضای سبز مهرآباد ۲، موضوع ۲ تماس دیگر در این حوزه بود.



۱۳۷



نیکو عقیده | هفته گذشته، طبق روال هر هفته، حسن صالحی مفرد، شهردار منطقه ۵، در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ حاضر شد تا پاسخگوی درخواست های مردمی باشد. در این نشست، رؤسای شورای اجتماعی محلات منطقه هم حضور داشتند.



درخواست ها در خصوص برخورد با مشاغل مزاحم

۵ تماس مربوط به این حوزه بود. ۲ شهروند از محله مهرآباد از سروصدای یک کارگاه موزائیک سازی در خیابان عبادت گلایه داشتند. ۳ شهروند از خیابان وحدت ۱۲، کوچه حسینی ۱۰ موضوع مزاحمت چند کارگاه بازیافت و رفت و آمد معتادها به این کارگاه را گزارش دادند.



گزارشی از اعتراض ساکنان خیابان صاحب الزمان (عج)
به زباله های رها شده

کمبود پاکبان و مردمی که رعایت نمی کنند

نیکو عقیده | جریان باریکی از شیرابه زباله ها، خودش را تا میانه کوچه رسانده است. لکه های سیاه و چسبناک روی آسفالت، جا خوش کرده اند و بوی تند و زننده زباله، همه جای کوچه را پر کرده است. این صحنه، تنها تصویر کوچکی از وضعیت ناپسامان خیابان صاحب الزمان (عج) و معابر فرعی آن در محله شهید باهنر است که بسیاری از ساکنانش روزانه با این چالش سروکار دارند. چند نفر از اهالی خیابان صاحب الزمان ۸ نیز، طی تماس تلفنی با سامانه ۱۳۷ این مشکل را مطرح کرده اند.



● کوچه به کوچه، کیسه به کیسه

وارد خیابان صاحب الزمان (عج) که می شوم، زباله ها قدم به قدم در امتداد خیابان چیده شده اند. کیسه های زباله، درست کنار جدول ها و ورودی خانه ها ریخته شده اند و بعضی ها از شدت پوسیدگی، شکافته اند و شیرابه قهوه ای رنگشان، روی زمین جاری شده است. لایه لای زباله ها، پوست خربزه و هندوانه پوسیده هم به چشم می خورد، انگار که مدت هاست اینجا رها شده اند.

معابر فرعی هم وضع بهتری ندارند. زباله هایی که در دل کوچه ها رها شده اند، نه تنها چهره محل را زشت کرده اند، بلکه بویشان هم در گرمای مرداد، غیر قابل تحمل شده است. وارد کوچه باریک صاحب الزمان ۸ می شوم؛ در گوشه هایی از کوچه، کیسه ها روی زمین افتاده و به حال خود رها شده اند.

زنگ یکی از خانه ها را می زنم. طاهره سالخورده که یکی از ساکنان قدیمی این کوچه است، در را باز می کند. دعوت می کند که داخل حیاط شویم. اما همان جاپشت در می مانیم و حرف می زنیم. با گلایه می گوید: خیلی وقت ها خود اهالی کوچه دست به کار می شوند و کوچه را آب و جارو می زنند. پاکبان ها که انگار سری هم به این کوچه نمی زنند! این زباله هایی هم که می بینید، اهالی عمداً جمع نکرده اند. گفتیم یک هفته به همین حال رهایشان کنیم، ببینیم شهرداری جمعشان می کند یا نه!

صدایش پر از دلخوری است. ادامه می دهد: وضعیت فقط مربوط به این کوچه نیست؛ خیابان اصلی هم کم و بیش همین طور است.

● مردم هم باید نظافت را رعایت کنند

با محمد پورحسن، یکی دیگر از ساکنان خیابان، هم کلام می شوم. مردی میان سال است که بالحنی خسته می گوید: این وضع فقط برای کوچه ما نیست. اکثر کوچه های فرعی این خیابان، به همین شکل است. بارها با ۱۳۷ تماس گرفته ایم ولی هیچ کاری نکرده اند. زباله ها

را جمع نمی کنند و پاکبان هم اینجا نمی آید.

سمانه باقری، یکی دیگر از اهالی کوچه، در ادامه به نکته ای اشاره می کند که در میان گلایه ها کمتر شنیده می شود: «شهرداری دیر می آید و پاکبان کم داریم، ولی بعضی از خود مردم هم رعایت نمی کنند. کیسه زباله را در ساعات نامناسب وسط کوچه می اندازند. معلوم است که بومی گیرند و گریه هم کیسه را پاره می کنند! نظافت محله فقط وظیفه شهرداری نیست و اگر قرار باشد همه چیز به گردن خدمات شهری بیفتد، هیچ وقت نتیجه مطلوبی حاصل نمی شود.»

● مردم ساعت گذاشتن زباله را رعایت کنند

رئیس ناحیه ۳ شهرداری منطقه ۶ مشهد در گفت و گو با شهرآرامحله به اعتراض برخی اهالی خیابان صاحب الزمان (عج) به وضعیت جمع آوری زباله ها و کمبود پاکبان گفت: ساعت جمع آوری زباله در خیابان اصلی صاحب الزمان (عج) از ساعت ۳ تا ۶ صبح و در معابر فرعی از ۶ تا ۱۱ صبح است. ممکن است اهالی ساعت ۸ صبح زباله ای در کوچه ببینند و تصور کنند که پاکبان ها نیامده اند، در حالی که نیروها تا ساعت ۱۱ فرصت جمع آوری دارند.

سید مجید پورحسینی با بیان اینکه «تضمین تمیز ماندن معابر، در شهرک شهید باهنر و بسکابادی تنها یک ربع پس از نظافت است، افزود: متأسفانه در بسیاری از مواقع، بلافاصله پس از نظافت، شهروندان دوباره زباله را در ساعات نامناسب در معابر قرار می دهند. این موضوع باعث می شود معابر دوباره آلوده شود.

او گفت: شهرداری با نصب بنر و ارسال پیامک، تلاش کرده است آگاهی شهروندان را درباره ساعت جمع آوری زباله و رعایت نکات نظافتی افزایش دهد.

رئیس ناحیه ۳ شهرداری منطقه ۶ در پایان یادآور شد: اگر در یکی دو هفته اخیر وضعیت کمی نامناسب بوده، دلیل آن سفر تعدادی از پاکبان ها به کربلا و کاهش موقت نیرو بوده است و به سرعت در حال بازگشت به شرایط عادی هستیم.

مقابله با بیماری های مشترک

هفته گذشته، همایش آموزشی و آگاهی بخشی درباره بیماری های مشترک انسان و حیوان، از جمله بیماری سالک، تب دنگی و هاری، با همکاری شهرداری منطقه ۶ و مرکز بهداشت شماره ۵ مشهد در فرهنگ سرای نصرت برگزار شد.

در این همایش، متخصصان و کارشناسان حوزه بهداشت و درمان، ضمن تشریح علل، راه های انتقال و روش های پیشگیری از این بیماری ها، به ارائه راهکارهای مؤثر برای کاهش خطرات این بیماری ها در سطح جامعه پرداختند. هدف از برگزاری این همایش، ارتقای آگاهی عمومی و تقویت همکاری های مردمی و دستگاه های دولتی برای مقابله با بیماری های مشترک انسان و حیوان و حفاظت از سلامت شهروندان بود.

بهسازی فضای سبز حاشیه مصلی

در راستای ارتقای کیفیت فضای سبز شهری و افزایش رضایت شهروندان، عملیات گسترده ای برای بهسازی و پاک سازی فضای سبز در محدوده حاشیه مصلی مشهد آغاز شد. در این طرح، برگ های خشک گیاه یوکا حذف شد تا ضمن حفظ سلامت گیاهان، جلوه بصری محیط نیز بهبود یابد؛ همچنین آب خور مناسب برای گیاهان ایجاد شد تا شرایط آبیاری بهینه تری فراهم شود و رشد گیاهان با کیفیت بهتری ادامه یابد. از دیگر اقدامات انجام شده می توان به جمع آوری خاک مازاد، آجر، نخاله و ضایعات موجود در باغچه ها اشاره کرد که نقش مهمی در پاک سازی محیط و آماده سازی بستر مناسب برای توسعه فضای سبز ایفا می کند.

شهر خبر



نیکو عقیده | سه شماره قبل در شهرآرامحله، گزارشی درباره مشکلات آسفالت معبر شهید نصیری ۶ در محله شیروی به چاپ رساندیم و رئیس اداره عمران، حمل و نقل و ترافیک، پاسخ به این مشکل مردمی را به بازدید از محل منوط کرد. به تازگی امین تفضلی به شهرآرامحله گفت: هر چند تاکنون در مواقع بارندگی مورد خاصی برای این معبر گزارش نشده است، برای جلوگیری از تجمع آب های احتمالی در حال بررسی هستیم و از سال گذشته، مشاور جمع آوری آب های سطحی برای این معبر و کل محله در حال بررسی ارائه طرح است.

او وعده داد در صورت نیاز حتماً کانال هدایت رواناب ها را احداث خواهد شد و گفت: روکش آسفالت نیز در برنامه کاری این اداره قرار دارد و امیدواریم با بازگشایی اعتبارات در سال جاری، بخشی از این معابر فرعی روکش شوند؛ هر چند لکه گیری آسفالت به صورت مستمر در حال انجام است.



رئیس اداره عمران
حمل و نقل و ترافیک درباره معبر
شهید نصیری ۶ خبر داد

بررسی هدایت رواناب ها و روکش آسفالت

کارگاه خانوادگی

به محض ورود به خانه، صدای چرخ‌های خیاطی را می‌شنوم. این صدا از اتاق کوچکی می‌آید که حالا تبدیل به کارگاه خیاطی شده است. چفت در چفت میزها را کنار هم چیده‌اند و مشغول کارند. فاطمه کرانی هم مثل بقیه پشت یک چرخ نشسته و تمام حواسش را به کار داده است. وقت‌هایی که پشت چرخ می‌نشیند، از دنیای اطرافش به جای دیگری پرت می‌شود. همه هنرش را خرج پارچه کنار دستش می‌کند و دلش می‌خواهد بهترین خروجی را داشته باشد. فاطمه این شوق و استعداد را از پدر و مادرش به ارث برده. پدرش، علی اصغر کرانی، در سال‌های کودکی فاطمه در پنج‌راه پایین خیابان کارگاه خیاطی داشت و همه اعضای خانواده در آن کنار هم کار می‌کردند. فاطمه خانم در همان کارگاه، خیاطی را یاد گرفت؛ نه در کلاس و دوره‌های رسمی، بلکه لایه‌لای دوختن و بریدن‌های شبانه‌روزی در کارگاه خانوادگی؛ «از کودکی کنار پدرم کار می‌کردم. اولش فقط کار بسته‌بندی و اتوی لباس‌ها را انجام می‌دادم. ولی کم‌کم راسته دوزی و سردوزی را هم آموختم.»

بچه کنارم بود و من کار می‌کردم

فاطمه در شانزده سالگی ازدواج کرد و چند سالی از فضای کار فاصله گرفت، اما خیاطی هیچ وقت از ذهنش نرفت. با وجود فرزندان کوچک و مشغله‌های خانه، باز هم دنبال راهی بود تا چرخ خیاطی را کنار نگذارد؛ «وقتی دختر اولم را به دنیا آوردم، مدتی نشد کار کنم. اما بعد دیدم نمی‌توانم بیکار باشم. یک چرخ داخل خانه گذاشتم؛ بچه کنارم بود و من کار می‌کردم.» زندگی پر فراز و نشیب بود. مدتی بعد مجبور شد همان چرخ خیاطی را بفروشد تا کمک حال همسرش باشد. اما هیچ وقت به تعطیل کردن کار فکر نکرد. دوره‌ای که چرخ خیاطی نداشت، لباس‌ها را از تولیدی‌ها می‌گرفت و فقط بسته‌بندی لباس انجام می‌داد؛ «بعد از کمی رونق گرفتن کار همسرم، با کمک او یک چرخ خیاطی جدید خریدم و بعد یکی یکی چرخ‌های دیگر هم اضافه شدند.»

پایگاه حمایتی برای بانوان

با گذشت زمان و بزرگ‌تر شدن بچه‌ها، فاطمه برای گسترش کارش فرصت بیشتری پیدا کرد. حالا چهار چرخ خیاطی در خانه دارد و کلی ابزار دیگر. نیروهای کارگاه کوچکش هم دوست و همسایه‌هایی هستند که فاطمه در مسجد امام رضا^(ع)، پایگاه بسیج شیفتگان و... با آن‌ها آشنا شده است؛ خانم‌های هنرمندی که بستری برای بروز هنرشان نداشتند. حالا اتاق کار فاطمه فقط یک فضای کارگاهی ساده نیست؛ بلکه یک پایگاه حمایتی است برای زنانی که می‌خواهند مهارتی یاد بگیرند و کاری دست و پا کنند. او به افراد مبتدی هم به رایگان هنرش را آموزش می‌دهد؛ از مهارت کار با چرخ می‌گوید و ترفندهای خیاطی. با همسایه‌ها رابطه‌ای صمیمانه و نزدیک دارد. می‌گوید: ما بیشتر شبیه به دوست و خواهر هستیم تا همکار!

تغییر مسیر کاری

هفت سال از راه‌اندازی این کارگاه خانگی می‌گذرد. در این بین به مدت یک سال هم کارگاهی را در همین محله اجاره کرد تا فضای شخصی و کاری‌اش یکی نباشد اما به دلیل هزینه‌های زیاد اجاره دوباره به روال سابق برگشت. او طی این سال‌ها تغییراتی هم در مسیر کاری‌اش داشته است. دوخت لباس بچگانه و تیشرت را کنار گذاشته و رفته رفته سراغ تولید محصولات حجاب؛ «تولید محصولات حجاب برای فضای کوچک کار من مناسب‌تر بود. خانه کوچک است و ساق دست، چادر و مقنعه، فضای زیادی اشغال نمی‌کنند.» فاطمه مدتی بایکی از معروف‌ترین فروشگاه‌های تولید محصولات حجاب همکاری می‌کرد سفارش می‌گرفت، نمونه می‌زد و اعتماد مشتری‌ها را جلب می‌کرد. حالا طی این سال‌ها تبدیل به یک خیاط سرشناس شده است. حتی برش کارها با او تماس می‌گیرند تا درباره نوع برش از او مشورت بگیرند. تولیدی‌های هم نظرش را درباره تزیین لباس می‌پرسند.

نذر آموزش و دوخت رایگان

فاطمه خانم کرانی با وجود پیشرفتی که در کارش داشته، همه آرمان و اهدافش را در کار و پیشرفت اقتصادی خلاصه نکرده است. خیلی کارها را برای دل خودش انجام می‌دهد. در همین راستا از پنج سال پیش نذر کرد که برای بانوان و دختران محله به رایگان چادر بدوزد و هنوز هم می‌دوزد؛ «برای ترویج عفاف و حجاب نذر کردم هر چادری که برای خانمی



داستان جلد

نیکو عقیده در رؤیاهای کودکی، خودش را مثل پدرش، مسئول یک کارگاه خیاطی می‌دید و از ذوق در پوستش نمی‌گنجید. ساعت‌ها در کارگاه پدر کنار دیگر اعضای خانواده پشت چرخ می‌نشست و رؤیای پردازی می‌کرد. فکر می‌کرد که یک روز بالاخره کارگاه خودش را دارد و برای دیگران کارآفرینی می‌کند. رؤیای فاطمه کرانی حالا محقق شده و اتاق کوچک خانه‌اش تبدیل به کارگاهی برای زنان هنرمند محله شده است؛ زنانی که زیر نظر او آموزش دیده و به درآمد رسیده‌اند. اما فعالیت‌هایش به همین جا ختم نمی‌شود. او عضو فعال بسیج محله انصار هم هست و بارها برای خانم‌های پایگاه، کلاس خیاطی رایگان برگزار کرده. بنابه نذری که پنج سال پیش کرده، حالا برای بانوان به رایگان چادر هم می‌دوزد. اما آخر سر، خودش مهم‌ترین دستاورد زندگی‌اش را آموزش و ایجاد اشتغال برای همسایه‌هایش می‌داند.

داستان فاطمه کرانی که خانه‌اش را به کارگاه خیاطی و محلی برای آموزش بانوان محله انصار تبدیل کرده است

کارآفرینی در خیاط خانه کوچک



تا خدمتی در جهت پیشرفت محله انجام دهد؛ «با درخواست خانم‌ها و استقبال آن‌ها چند دوره در پایگاه، کلاس خیاطی برگزار کردم. خیلی از آن خانم‌ها حالا مستقیم و غیرمستقیم در دوخت سفارش‌ها با من همکاری می‌کنند.» فاطمه کرانی به واسطه فعالیت‌هایش در پایگاه بسیج، خادم افتخاری حرم امام رضا^(ع) هم هست. چهارشنبه شب‌ها خودش را به حرم می‌رساند تا آنجا هم سهمی در خدمت‌رسانی داشته باشد.

می‌دوزم، به نیت حضرت زهرا^(س) و رایگان باشد.» او زکات مهارت و علمی را که به دست آورده است، به شیوه خودش پرداخت می‌کند؛ «بارها در مدارس برای دختران محله، کلاس آموزش رایگان خیاطی گذاشته‌ام. از جمله مدارس مصلی نژاد، طاهباز و...» این کلاس‌های رایگان را در پایگاه بسیج محله هم برگزار می‌کند. فاطمه خانم یکی از اولین اعضای پایگاه بسیج شیفتگان در محله انصار بود. همان سال‌های اولیه تشکیل پایگاه عضو شد

از کار فرهنگی تا چرخ خیاطی

پس از مدتی که در کلاس هاشرکت کردم، از طرف خودش به کارگاه دعوت شدم. اول با کارهای کوچک شروع کردم؛ مثل ساق دست، وسایل حجاب و... ولی کم کم کار گسترده تر شد. حالا دیگر بخشی از تیم کارگاه هستم. کسانی که اینجا کار می کنند، بعضی از طریق بسیج، برخی با معرفی دوستان و بعضی هم از طریق کلاس های رایگان، به این کارگاه وارد شدند.

کار در کارگاه برای من فقط یک فعالیت اقتصادی نیست. اینجا حس همدلی وجود دارد. ما فقط خیاطی نمی کنیم، از هم یاد می گیریم، از حال هم خبر داریم و یک جور حمایت زنانه شکل گرفته است. دختران خانم کرانی هم فعال اند و کنار مادرشان ایستاده اند. وقتی می بینم دختران امروز هم مشغول کار فرهنگی و خیاطی شده اند، یاد خودم در نوجوانی می افتم.

زهرآزادگان، فعال فرهنگی



مسئول فرهنگی پایگاه بسیج محله هستم و آنجا برنامه های متنوعی اجرا می کنیم، از برگزاری برنامه های آموزشی گرفته تا برنامه های اجتماعی. همیشه به اشتغال بانوان هم فکر می کردم. به نظرم مهم است که خانم ها بتوانند مستقل باشند و روی پای خودشان بایستند.

از طریق همین فعالیت ها بود که در این پایگاه با خانم کرانی آشنا شدم. ابتدا در کانون فرهنگی با هم همکاری داشتیم. بعدتر متوجه شدم کارگاه خیاطی دارد و برای بانوان محله کلاس رایگان برگزار می کند. به او پیشنهاد کردم که در کانون هم این کار را انجام دهیم و او هم استقبال کرد. از همان جاک خودم هم وارد فضای خیاطی شدم. قبلا دستی در این کار داشتم، ولی با حضور در کلاس های خانم کرانی، مهارت بیشتری پیدا کردم. آموزش هایش دقیق بود و رفتارش صمیمی، طوری که آدم دلش می خواست یاد بگیرد و ادامه بدهد.

ادامه رؤیای کودکی

فقط خودش کار نمی کند. دخترهایش، دوستانش، همسایه ها... همه رابه نوعی وارد کار کرده است؛ «یکی از آرزوهایم این است که یک تولیدی بزرگ داشته باشم. جایی که هر زنی بتواند آموزش

ببیند، یک خیاط ماهر شود و به خود کفایی برسد.» او باور دارد کار فقط راهی برای کسب درآمد نیست؛ فرصتی برای داشتن امید، عزت نفس و ارتباط انسانی است. هر پارچه ای که زیر دستش می لغزد، فقط یک لباس نیست؛ ادامه رؤیای کودکی اش است که حالا در گوشه کوچکی از خانه اش محقق شده.

قدم به چرخ نمی رسید، امامی دو ختم

فاطمه زهرامارلو، دختر فاطمه کرانی



مثل مادرم از همان کودکی به خیاطی علاقه مند شدم. هفت سالم که شد، با اینکه قدم به پایه چرخ نمی رسید، روی صندلی می ایستادم و با اشتیاق می دو ختم. مادرم خیاطی رابه من آموخت و از همان زمان شروع به کار کردم. حالا می توانم بگویم حدود هفت سال سابقه کار دارم. کارم را با دوخت لباس های ساده نخی شروع کردم؛ مانند بلوز و دامن هایی که فقط یک راسته کاری مختصر داشتند. به مرور مهارتم بیشتر شد و حالا هر پارچه و لباسی را می توانم بدوزم. طی این سال ها گاهی خرابکاری هم کرده ام. یک بار وقتی بچه بودم، مادرم در کارگاه مشغول بود و من در خانه مشغول دوختن تعدادی از سفارش ها بودم. اما پارچه ها را اشتباهی به هم دو ختم. مادرم که به خانه آمد و خرابکاری ام را دید، چیزی به من نگفت. با نهایت صبر و حوصله اشتباهم را توضیح داد. بعد هم پارچه ها را باز کردیم و تا صبح مشغول کار شدیم تا سفارش ها به دست مشتری برسد.

این سال ها که پشت چرخ نشسته ام، ذره ای از این کار خسته نشده ام. تابستان ها از ساعت ۷ صبح تا ۸:۳۰ شب در این اتاق پشت چرخ می نشینم. با همسایه ها حرف می زنیم، می خندیم و خلاصه بهمان خوش می گذرد. من هم دلم می خواهد مثل مادرم به دیگران آموزش بدهم. مدتی است در «کانون فرهنگی و تربیتی امید انقلاب شهید سپاسه» که در مصلا ۱۶ قرار دارد، کلاس آموزش خیاطی برگزار می کنم. با مدیر کانون هماهنگ کرده ام و به نوجوانان هم سن خودم یا حتی بزرگ ترها آموزش می دهم. در کنار خیاطی، در کلاس های دیگری مثل گوبندگی و مجریگری هم شرکت کرده ام. فعالیت در این کانون، انگیزه ام را برای ادامه دادن کار و آموزش بیشتر کرده است. مادرم همیشه الگوی من بوده است و دوست دارم در آینده، نقشی مؤثر در پیشرفت کشورم داشته باشم.

کارگاه برای شروعی تازه

حدود سه سال پیش از طریق همسایه ها با تولیدی خانم کرانی آشنا شدم. ورود به این کارگاه برای من مثل شروعی تازه بود. فضای کارگاه صمیمی و در عین حال حرفه ای بود. من از قبل با خیاطی آشنا بودم، اما کار در محیطی مثل این تولیدی باعث شد مهارت هایم بیشتر شود.

در این مدت کارهای مختلفی انجام داده ام؛ از دوخت لباس بچه گرفته تا تهیه محصولات مرتبط با حجاب. اما اینجا همه چیز به کار محدود نمی شود؛ مادر اینجا کنار هم هستیم، حرف می زنیم، کمک می کنیم، یاد می گیریم و یاد می دهیم. این حس همکاری و همراهی برای من خیلی ارزشمند است. حضور در این جمع باعث شده احساس مفید بودن کنم.

زهره حیدری، خیاط



از چهارده سالگی وارد دنیای کار شدم. در ابتدا در یک تولیدی کار می کردم، اما خیلی زود ازدواج کردم و درگیر خانه داری شدم. با تولد فرزندم دیگر نتوانستم بیرون از خانه کار کنم، اما علاقه ام به خیاطی هیچ وقت کم نشد. یک چرخ خیاطی خریدم و همان جاک در خانه شروع به دوختن لباس کردم؛ بیشتر سفارش هایم لباس بچه، شلوار، مانتو یا روپوش بیمارستان بود.

در همه این سال ها، حتی در دوره هایی که باردار بودم، باز هم کار را رها نکردم. هر چه پیش می رفت، تجربه ام بیشتر می شد و سفارش ها هم متنوع تر.

درباره نخستین شهید محله حسین آباد در دوران جنگ تحمیلی

احمد، عزیز کرده محله بود



راه تجربه



اهل محل برایش
سنگ تمام گذاشتند

علی اسماعیل پور، هم محله‌ای و دوست شهید:

● آشنایی شما با شهید به چه زمانی برمی گردد و دوران کودکی اش چگونه سپری شد؟

هر دو متولد و بزرگ شده یک محله هستیم. حسین آباد آن زمان یکی از روستاهای بزرگ نزدیک به حرم امام رضا (ع) بود. احمد به دلیل مسائل معیشتی و برای کمک به پدرش که مردی زحمتکش بود، تا پنجم ابتدایی بیشتر درس نخواند و به اتفاق برخی از دوستانش وارد حرفه جوشکاری شدند.

● روحیات شهید چگونه بود؟

آدم متواضعی بود و چهره خنده رو و دوست داشتنی‌ای داشت. اهل معاشرت بود و به خوبی با همسایه‌ها به ویژه همسن و سالان خودش ارتباط می گرفت. همین روحیه، او را میان اهل محله محبوب کرده بود. به مسائل دینی حساس و معتقد بود تا آنجا که درس کم، توفیق تشریف به خانه خدا در جریان همراهی مادرش به حج واجب را پیدا کرد.

● چه شد که با وجود تک فرزندی بودن عزم جبهه کرد؟

حاج احمد پیش از جنگ تحمیلی هم در راهپیمایی‌های انقلابی شرکت می کرد و روحیه‌ای انقلابی داشت. وقتی جنگ شد، مانند بسیاری از جوانان دفاع از خاک و ناموس کشور را وظیفه می دانست و حتی تک فرزندی‌اش مانع از آن نشد که لحظه‌ای در تصمیمش تردید کند. او مشتاقانه عازم رزم شد و در مدتی که در خط مقدم حضور داشت، چندین بار مجروح شد تا سرانجام سال ۶۱ در منطقه شلمچه به آرزویش، شهادت، رسید. او اولین شهید محله حسین آباد بود و تشییع باشکوهی برایش برگزار شد و تقریباً همه اهل محل برایش سنگ تمام گذاشتند. همین حال و هوا موجب شد که اشتیاق جوانان محله برای رفتن به خط مقدم چند برابر شود. شهید جواد اسماعیل پور از دوستان صمیمی و هم رزم حاج احمد بود که در مراسم تشییع او، چند بار از حال رفت و هر بار به هوش آوردنش زمان می برد.

حرفی از زخم هایش
نمی زد

پسر عمه شهید تعریف می کند: حضور احمد در جبهه از غرب شروع شد. او دوبار در کردستان مجروح شد اما نه حرفی از زخم هایش زد، نه اصلاً به خانه برگشت که میاد پدر و مادرش غصه بخورند یا کوچک ترین نگرانی‌ای به دلشان بیفتد. سال ۶۰ راهی جنوب شد. از همان ابتدا به یکی از حساس ترین و سخت ترین واحدهای عملیاتی خط مقدم یعنی «اطلاعات عملیات» پیوست. جبهه رفته‌ها می دانند که همه عملیات‌ها را همین واحد، برنامه ریزی و راهبری می کرد. احمد با موتورسیکلتی که داشت، بارها تا قلب دشمن رفت تا آمار بعضی‌ها و وضعیت تجهیزانشان را در بیاورد. یک بار می خواستم حالش را جویا شوم. هر چه در شلمچه دنبالش گشتم، پیدایش نکردم. بعد ها متوجه شدم که درگیر مأموریت‌های شناسایی اطلاعات عملیات بوده است.

حسین آقا به این بخش از گفت و گو که می رسد، دیگر تاب مقاومت در برابر بغضش را ندارد. اشک هایش فرو می ریزد و صدایش هم لرزان می شود: بریده بریده می گوید که «احمد خیلی مظلوم بود و تمام دار و ندار پدر و مادرش بود». سرانجام بیست و هشتم تیرماه سال ۶۱ در یکی از مأموریت‌های مربوط به عملیات رمضان، احمد هدف گلوله بعضی‌ها قرار گرفت و به شهادت رسید و در حرم رضوی به خاک سپرده شد.

پدر احمد با این فراق نتوانست کنار بیاورد. او در حالی از دنیا رفت که بر اثر گریه زیاد، چشمانش کم سو و تقریباً نابینا شده بود.

سعیده ساجدی نیا از زمانی که به دنیا آمد، روزی نبود که او را نزد طبیب نبرند. آن زمان وضعیت بهداشت چندان مناسب نبود و بچه‌هایی که ضعیف بودند، بیشتر در معرض ابتلا به بیماری‌های مختلف قرار می گرفتند. شرایط احمد هم از این قاعده مستثنا نبود. آن‌ها برای نگهداشتن پسرشان رنج درمانی سردر نیاورند. آن‌ها برای نگهداشتن پسرشان رنج و مشقت زیادی متحمل شدند تا او از آب و گل در بیاید؛ بارها مُردند و زنده شدند.

بیست و هشتم تیرماه، چهل و سومین سالگرد شهادت حاج احمد عزیزی بود که در جریان یک عملیات اطلاعاتی، هدف گلوله تک تیراندازان رژیم بعثی عراق قرار گرفت و به شهادت رسید. از حاج احمد به عنوان اولین شهید محله حسین آباد یاد می شود که بولوار و مدرسه‌ای هم به نام او مزین شده است.

به همین بهانه خواستیم یادی از این شهید محله حسین آباد کنیم. به دلیل فوت والدین و تک فرزندی بودن احمد عزیزی، با نزدیک ترین فرد به او که پسر عمه هفتاد و دو ساله‌اش است، گفت و گو کردیم. عکس شهید بر دیوار بیرونی خانه حسین براتی مقدم جانمایی شده است.



تک فرزند بود اما پای دفاع
از وطن در میان بود

حسین براتی مقدم تعریف می کند: احمد تک فرزند پدر و مادر پیرش بود و به خاطر مهربانی و مردم داری اش، نه تنها عزیز کرده آن‌ها، که برای همه محله، عزیز و دوست داشتنی بود. هفت هشت ساله بود که با مادرش راهی حج تمتع شد؛ سفری که نزدیک به شش ماه طول کشید و پدر را از فرط دلنگینی، به شدت بی تاب کرده بود. احمد به نوجوانی که رسید، کمک حال پدرش شد که آن زمان کارگر کوره آجرپزی محله بود. بچه‌ای آرام و مقید به مسائل دینی بود.

او ادامه می دهد: جنگ که شد، سراز پانمی شناخت که به هر ترفندی شده، خودش راه خط مقدم برساند. این در حالی بود که قلبش برای چشمان همیشه نگران پدر و مادر سالخورده‌اش هم می تپید. آن‌ها قصه‌های پر غصه بیمار شدن‌های احمد را برایش گفته بودند و احمد خوب می دانست که چگونه او را با چنگ و دندان نجات داده و به این سن رسانده‌اند.

با این حال پای دفاع از خاک و وطن در میان بود و رنج جنگی که تحمیل شده بود، این حرف‌ها را بر نمی تابید و همین شد که نیمه‌های سال ۵۹ راهی جبهه‌های غرب شد.



شهید احمد عزیزی

تاریخ تولد: ۱۵ آبان ۱۳۴۰

تاریخ شهادت: ۲۷ تیر ۱۳۶۱

محل شهادت: شلمچه





احمد زارع زاده می خواست بانی خیر شود اما زیارت امام حسین (ع) نصیب خودش هم شد

پیکان سفید ما را کربلایی کرد

۵

صندوق
خاطرات

شدند که زائران محله شان با عبور از مرز به سمت نجف و حرم حضرت علی (ع) حرکت کرده اند.

● طلبیده شدیم

احمد آقامی گوید: دور میدانی نزدیک مرز توقف کرده بودیم تا کمی استراحت کنیم و صبحانه هم بخوریم که یک موتورسوار سمت ما آمد و پرسید «مشکلی پیش آمده؟» موضوع رفتن آن بیست و یک نفر و جاماندن این یک نفر را برایش گفتیم. او گفت «قرار است نیمه شب گروهی از روستا به صورت پیاده عازم کربلا شوند؛ اگر آنجا بروید، می توانید با آن ها هم مسیر شوید.» ۲ هزار کیلومتر را این پنج نفر رفته بودند که مسافر جامانده را به اتوبوس زائران بین الحرمین برسانند اما تا آن لحظه هرگز گمان نمی کردند سرنوشتشان این طور به هم گره بخورد و

سعیده ساجدی نیا! چند ماه پیشتر از سرنوشتی صدام نگذشته بود که اهالی محله عزم سفر کربلا کردند و از متقاضیان نام نویسی شد. فهرست با ۲۲ نفر کامل شد اما روز حرکت اتوبوس، یک نفر جاماند و اتوبوس با ۲۱ سرنشین راهی مرز مهران شد. محمد با خدا، مسافر جامانده از زیارت عتبات، رو به برادر دامادش با حسرت گریه می کرد و می گفت: «لیاقت نداشتم. امام حسین (ع) نطلبیدند.»

احمد زارع زاده تعریف می کند: از غصه محمد آقا دلم طاقت نیاورد. به او گفتم خودم با پیکانم تو را می برم و تا سر مرز هم که شده به اتوبوس می رسانم. همین هم شد. پیکان سفید را به تعویض روغنی و آپاراتی بردم و آماده بردن محمد آقا شدم تا در نزدیک ترین نقطه ای که می توانستیم، به اتوبوس برسیم.

● نسه نفر دیگر هم اضافه شدند

احمد آقا تعریف می کند: لحظه ای که می خواستیم راه بیفتیم، خانواده خواهرم که به سفر رفته بودند، از راه رسیدند. شوهر خواهرم گفت من هم می آیم. پسر خواهرم هم گفت: دایی، من هم هستم! همراهی ها به این دو نفر ختم نشد و در ادامه پسر محمد آقا هم لحظه آخر با رو بندیش را بست تا با رسیدن به اتوبوس زیارت، کنار پدرش باشد. پیکان با پنج سرنشین عازم تهران شد، اما نه در شهر تهران به اتوبوس رسید، نه قم و جمکران! ناگزیر به مسیر ادامه دادند تا سرانجام از شهر مهران و مرز ایران و عراق سر درآوردند. آنجا هم متوجه



● دیدار ۲۱ نفر در حرم

احمد آقا خاطره آن روز را هرگز فراموش نمی کند که به کربلا رسیدند و بدون معطلی به زیارت حرم امام حسین (ع) رفتند؛ «خودمان را به صف نماز رساندیم. ناگهان متوجه شدیم همه آن ۲۱ نفر ردیف جلو مانده اند. رفتم پشت سر برادرم و چشمانش را با دستم گرفتم. گفتم بگو من کی هستم! باورش نمی شد که خودمان را به آنجا رسانده بودیم.»

او معتقد است: این زیارت خاطره انگیز تنها به این دلیل نصیبمان شد که با جان و دل، مسافر دل شکسته کربلا را همراهی کردیم تا خودش را سرزنش نکند و به مرادش برسد.

در مسیر برگشت، برادر احمد آقا نیز همراه آن ها شد. جمعه هفتم شهریور بود. نماز را در حرم مطهر حضرت علی (ع) اقامه کردند و از حرم خارج شدند. تنها چند دقیقه بعد، خبر انفجار و ترور آیت... حکیم و شهادت بیش از هشتاد زائر همه جا مخابره شد.

نوجوان محله معقول با انتشار کتاب داستان «یه تیرکس مهربان» پا به دنیای نوشتن گذاشته است

تخیلی و ماجراجویانه دارد.

شیفته داستان های ماجرای جویانه



● از کتاب های مورد علاقه ات بگو.

بیشتر داستان های تخیلی و ماجراجویانه را می خوانم. این روز ها کتاب «ما کا موشی، جزیره جوندگان جسور» را مطالعه می کنم و به بقیه هم پیشنهاد می کنم این کتاب را بخوانند.

● به غیر از نوشتن، در چه زمینه های دیگری فعالیت می کنی؟

به عنوان بازیگر در نمایش هایی به نام های خانه پنبه ای، سرباز و ویلچر به روی صحنه رفته ام. نقش آفرینی در نمایش ویلچر به کارگردانی افسانه بخشی فرو و محسن لطفی را بیشتر دوست دارم.

● برای اوقات فراغت در فصل تابستان چه برنامه هایی داری؟

چون به کتاب خواندن و نوشتن علاقه زیادی دارم، بیشتر وقتم را صرف این دو کار می کنم. اما در کنار این ها مشغول یاد گرفتن آشپزی از مادرم هستم و در کلاس های زبان انگلیسی و آلمانی هم شرکت کرده ام.

● چه حرفی برای هم سن و سال هایت داری؟

برای رسیدن به هدف هایی که دارید، تلاش کنید و کاری را که شروع کرده اید به سرانجام برسانید؛ یعنی هیچ کاری را به صورت نیمه رها نکنید.

● چاپ کتاب چه تأثیری در زندگی ات داشته است؟

حالا دوست ها و فامیل، من را به عنوان یک نویسنده کوچک می شناسند و تشویق می کنند تا به موفقیت های بیشتری دست پیدا کنم. نوشتن باعث شده است به اطرافم بیشتر دقت کنم. همچنین به دوست ها هم کمک می کنم که مثل خودم نویسنده موفق شوند.

● باز هم قصد نوشتن داری؟

در حال نوشتن کتاب دومم هستم که داستانی

● فکر نوشتن کتاب چطور به ذهنت رسید؟

کلاس اول دبستان بودم که به اردوی علمی مدرسه به نام «موزه دایناسورها» رفتیم و فکر نوشتن یک داستان برای بچه ها به ذهنم رسید و تصمیم گرفتم آن را با شخصیت یک دایناسور بنویسم.

● چه کسانی در این کار از تو حمایت کردند؟

وقتی این قصه را نوشتم به اولین کسی که نشان دادم تا بخواند و نظر بدهد، مادرم بود. او خودش کمی نویسندگی می داند و حمایت کرده است تا این ایده را اجرا کنم و چون همه هزینه های چاپ کتاب به عهده خانواده بود، از آن ها تشکر می کنم.



چهنو، مصلی، کارمندان اول، کارمندان دوم، شهید آقامصطفی خمینی، شیرین، امیرآباد، شهید معقول، کشاورز، پورسینا، اروند، انصار، شهید باهنر، شهید بسکابادی، شهید شیروودی، شهید رستمی، کوی ۲۲ بهمن، کنه‌یست، شهید رجایی

محلات منطقه‌ها

مهدی‌آباد، رضائیه، سجاده، حسین‌آباد، مهرآباد، امیرالمؤمنین(ع)، نیزه، شهید آوینی، ثامن، کوی سلمان، جلالیه

داستان شوق پدر از دیدن تصویر دخترش در شهرآرامحله



نیاز به قصاب داشت، حتماً ایشان را معرفی کنیم اما خط تلفنش به خاطر مهاجرت مسدود شده بود. نشانی‌شان را گرفتم و نام فامیلشان را پرسیدم. گفت: «میرزاپور». با خودم گفتم میرزاپور و بچه‌های معلول! سریع رفتم عکس روزنامه را برداشتم و به او نشان دادم و گفتم: «عمو جان این عکس را می‌شناسید؟» به عکس خیره شد و با خنده گفت: «بله». این پدر از دیدن تصویر دخترش آن چنان خوشحال شد که قابل وصف نیست و گفت: «به شما شیرینی چه بدهم؟» گفتم: «فقط د عایم کنید». و در آخر، عکسی از او گرفتم و روزنامه را دادم تا برای خانواده‌اش ببرد. کار خدا بود که ایشان بیاید به مغازه ما و من شهرآرامحله بخوانم و... فقط می‌توانم بگویم خدا یا شکر. آخر سر، پیرمرد با تصویر شهرآرامحله در دست و چهره خندان در قاف دوربین تلفن همراهم ثبت شد.

معصومه مشرقی ادو شنبه هفته گذشته، سیزدهم مرداد که گفت وگویی شهرآرامحله با مرضیه میرزاپور منتشر شد، پیامی از معصومه مشرقی، یکی از اهالی منطقه، برای ما ارسال شد که حکایت شیرینی‌شو و حیفمان آمد آن را با شما به اشتراک نگذاریم. معصومه خانم برای این طور نوشته بود: امروز در مغازه‌ام نشسته بودم و در حال خواندن روزنامه شهرآرا و شهرآرامحله بودم که مردی سالخورده وارد مغازه شد. او تقاضای آب کرد و گفت که برای ذبح گوسفند به مؤسسه روبه‌روی ما آمده اما متولی آنجا هنوز سر کار نیامده است. به حکم ادب، صندلی برایش گذاشتم و مشغول صحبت از زمانه شدیم. او گفت که تا چند وقت پیش، در جایی به کار قصابی مشغول بوده ولی حالا اخراجش کرده‌اند. همچنین متوجه شدم که او از بچه‌های معلولش مواظبت می‌کند. باتوجه به شرایط زندگی‌اش، تلفنش را خواستم تا چنانچه کسی



معرفی اعضای شورای اجتماعی محلات

حجت‌الاسلام جواد صادقی مقدم نماینده مساجد	زهراکاریزی رئیس شورا
راضیه محسنی نماینده بانوان	ثنا یوسفی نماینده مدارس
زهرآپورا احمدی شورابی نماینده توان	رضا داوودخواه نماینده بازآفرینی
زینب مقری پور نماینده ساکنان	زهراسادات موسوی نماینده ساکنان
سمیرا حسینی نماینده جوانان	سعید یعقوبی نماینده جوانان
فاطمه سادات آزاده نماینده تشکل‌ها	عباس نعمتی ثانی نماینده بسیج
مجید قرانی نماینده کسبه	مجتبی چناری نماینده بهداشت
	محبوبه عبدی تازیکی نماینده ساکنان

محله
امیرالمؤمنین(ع)

حجت‌الاسلام حسن بهشتی نیک رئیس شورا	محله ثامن
ترنم صولت زاده نماینده مدارس	حجت‌الاسلام محمد شیردل نماینده جوانان
زینب فیروزی خطایی نماینده ساکنان	رسول رضایی ایوب نماینده کسبه
علی صاحبی شورابی نماینده ایثارگران	سینا عظیمی نماینده توان‌یابان
مختار فولادی نماینده بسیج	فاطمه گلستانی نماینده ساکنان